

نشست عرفان مثبت و عرفان منفی

آیت الله شیخ علی رضایی تهرانی

مجمع عالی حکمت اسلامی مشهد

۱۳۹۴/۰۶/۰۴ هجری شمسی

۱۴۳۶/۱۱/۱۱ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْمَعْرِفَةُ دَهْشٌ وَالْخَلْقُ مِنْهَا عَطَشٌ {عَطَشٌ} ۱»»

معنایی که در این بحث از "عرفان مثبت" مورد نظر است، عرفانی است که قابل دفاع بوده و نیز ضرورت ترویج دارد و در مقابل، معنایی که از "عرفان منفی" اراده شده است، عرفانی است که قابل نقد است و نیز ضرورت اصلاح و در صورت عدم امکان اصلاح، ضرورت طرد دارد و باید کنار گذاشته شود.

از آنجاکه عرفان مثبت و عرفان منفی دارای اصطلاح و عرف خاص نیست، در حقیقت داریم برای آن اصطلاح سازی می کنیم.

قهرماً جای این سؤال مطرح است که آیا اصولاً تعبیر عرفان منفی یک تعبیر پارادوکس ۲ و خود متناقض نیست؟ آیا عرفان می تواند منفی باشد؟

پاسخ این است که اگر عرفان را به معنی مطلق گرایش به غیب و کشف غیب معنا کنیم، تناقضی در کار نیست، اما اگر عرفان را به معنای معرفت الله بگیریم، البته متناقض است؛ زیرا معرفت الله منفی، معنا ندارد. اگر منفی است پس معرفت الله نیست، و اگر معرفت الله است جنبه سلبی ندارد و منفی نیست.

بنابراین، ما معنای اول را بیشتر مدنظر گرفته ایم که به عرفان مثبت و عرفان منفی تقسیم کرده ایم. یعنی عرفان را بیشتر به معنای مطلق گرایش به کشف غیب در نظر می گیریم.

مطلب دیگر که به عنوان مقدمه ذکر می کنم، ضرورت این بحث است؛

وجوه ضرورت را این گونه می شود برشمرد؛

اولاً، عرفان به فطرت بشری گره خورده است. امور فطری نادیده انگاشتنی نیست، قابل تحریف هست؛ اما قابل نفی مطلق نیست. امور فطری چون با انسان گره می خورد، در سرنوشت زندگی آدمی در هر دو دنیا نقش دارد و قهرماً اگر به تحریف یا انحراف کشیده شد، انسان و انسانیت خسارت می بیند. اینکه امیرالمؤمنین (علیه السلام)

هدف اصلی بعثت انبیا را «وَيُثِيرُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ ۳» برای إثارة و برانگیختن دفینه های عقول معرفی کرد، به همین جهت است که اگر امور فطری به انحراف و تحریف کشیده شد، انسانیت در معرض خطر قرار می گیرد.

ثانیاً، با نادیده گرفتن این بحث، انسان شناسی که موضوع علوم انسانی است ناقص مطرح می شود. اگر بحث عرفان و گرایش به غیب و کشف، (کشف {غیب امری فطری است}) این نادیده گرفته شد، انسان شناسی ما ناقص است و قهرماً موضوع علوم انسانی ما پیراسته و پالایش شده نیست.

ثالثاً، اعتقاد بر آن است که اگر این بحث نادیده انگاشته شود، دین شناسی ما هم ناقص خواهد بود. یعنی بدون شک بخشی از همه ادیان الهی، عرفان است، حالا در برخی از ادیان مثل مسیحیت، پرننگ تر و در برخی از ادیان مثل یهودیت کم رنگ تر مطرح می شود. ولی به هر حال دینی نداریم که از این بعد از ابعاد خالی باشد و استناد به حق داشته باشد که معمولاً در ادیان ابراهیمی متجلی است. پس اگر دین شناسی ما بخواهد ناقص نباشد حتماً باید این بحث مورد عنایت قرار گیرد.

رابعاً، موقعیت کنونی است که ما در جهان امروز داریم، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران، در جهان، در منطقه و ایران بحث عرفان و عرفان‌گرایی اهمیت مضاعف یافت و در همین راستا است که عرفان‌های منفی رقیب و عرفان‌های نوظهور، خودنمایی می‌کند و با نام «عرفان‌های وارداتی» امروزه شناخته می‌شود؛ لذا ضرورت اصل بحث قابل‌تردید نیست.

مطلب دیگر باز پاسخ به یک سؤال است که آیا ما عرفان‌های مثبت داریم و یا اینکه عرفان مثبت مانند صراط مستقیم یکی بیش نیست؟

مرحوم علامه طباطبایی در المیزان نظریه‌ای تحت عنوان «صراط مستقیم» دارند. این نظریه بعد از انقلاب توسط بعضی از روشنفکران نقادی شد (البته اینکه این نقدها وارد بود یا خیر؟ حرف دیگری است!) و با عنوان «صراط‌های مستقیم» مقاله نوشتند ۴.

اکنون این سؤال جای طرح دارد که عرفان مثبت مانند صراط مستقیم، همواره یکی است و عرفان‌های منفی، متعدد و گونه‌گون؟ یا اینکه می‌توانیم عرفان‌های مثبت هم داشته باشیم و لذا گفتند مثلاً «الطَّرِيقُ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ دَنْفَاسِ الْخَلْقِ؟» ۵

پاسخ این است که اگر ما روح کلی شریعت را در نظر گرفتیم و او را واحد دانستیم که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» ۶، و قهراً طریقت که زیر مجموعه این شریعت است را نیز واحد انگاشتیم، یعنی روح کلی طریقت را در نظر گرفتیم، یک عرفان مثبت بیشتر نخواهیم داشت. حالا این عرفان، موسوی باشد، عیسوی باشد یا محمدی (صلوات الله علیهم) باشد، فرقی نمی‌کند، عرفان، عرفان واحدی است. اما اگر به خصوصیات و جزئیات دقت کردیم، طبیعی است که لااقل ما ادیان حقه‌ای مثل ادیان ابراهیمی داشته‌ایم و قهراً می‌توانیم بگوییم عرفان‌های مثبت متعددی داریم. یک عارف عیسوی با عارف موسوی و با یک عارف مسلمان در عملکرد شرعی و طریقتی خود اختلافاتی دارند که این اختلافات در آن روح کلی نیست و در جزئیات است. پس زاویه دید را هر گونه در نظر بگیریم می‌توانیم نظر بدهیم که آیا عرفان مثبت واحد است و یا متعدد.

اما عرفان‌های منفی یقیناً گونه‌گون و متعدد هستند و به مقدار زاویه انحراف از آن روح کلی، تعدد و تمیز خواهیم داشت.

بحث دیگر که به‌عنوان مقدمه ذکر می‌کنم، ساحت‌های این بحث است. ما گاهی می‌توانیم بحث را به‌صورت نظری مطرح کنیم و گاهی می‌توانیم به‌صورت عینی و عملی در نظر بگیریم. اگر نگاه ما نگاه عینی و عملی بود، قهراً نگاه، نگاه تاریخی است و با یک ترائی روبه‌رو هستیم اعم از گفتارها، کردارها و افکار که از عرفان نقل شده است و در میان عرفا وجود داشته است.

اکنون می‌خواهیم این را مورد بحث و بررسی قرار بدهیم که چه بخشی منفی و چه بخشی مثبت است. اگر نگاه ما عینی و عملی بود و قهراً نگاه، تاریخی شد باز قابل تقسیم است که ما نگاه به گذشته داشته باشیم، یا نگاه به حال و آینده؟ اگر نگاه ما به گذشته باشد، حاصل دسترنج ما توصیف است، اما اگر نگاه ما به آینده داشته باشیم، حاصل دسترنج ما هم می‌تواند توصیف باشد بر اساس حدس اینکه در آینده چه اتفاق می‌افتد و هم می‌تواند توصیه باشد که چه باید کرد و چه‌طور باید آینده را در این زمینه رقم زد.

از دیدگاه دیگر، بحث را می‌توان تطبیقی در نظر گرفت، بین‌الادیانی، بین‌المذهبی، یا نه عرفان اسلامی با عرفان‌های نوظهور.

آنچه که در این بحث مورد نظر است، بررسی عرفان مثبت و عرفان منفی در ساحت عرفان اسلامی با دیدی تاریخ‌نگرانه است ۷.

مقدمه دیگر اینکه واژه عرفان پنج اطلاق دارد، باید ببینیم از این اطلاق کدام را مدنظر داریم. عرفان گاهی بر آنچه که متن عمل است، اطلاق می‌شود.

رفتارهایی که از یک سالک به‌عنوان سیروسلوک سر می‌زند که این رفتارها از نظر فلسفی جامع کلی هم ندارد. یعنی در مقوله‌های مختلف می‌گنجد. نماز شبی که سالک بر او پای می‌فشارد، صمت یا جوع که هر کدام از اینها داخل در مقوله‌ای است. خود نماز یک امر ترکیبی از ده‌ها مقوله است.

پس این یک معنای عرفان است. می‌گوییم فلانی اهل عرفان است؛ یعنی اهل رفتارهای سلوکی خارجی است و چه‌بسا سواد هم ندارد.

ما در میان عرفا کسانی را داشتیم که اینها به بی‌سواد می‌شهر شدند؛ مانند حبیب اعجمی که در تذکره‌الاولیاء عطار آمده است. چون سواد ندارد به او اعجمی گفته‌اند.

گاهی عرفان بر عمل و آنچه که متن عمل سلوکی است اطلاق نمی‌شود، بلکه بر علم اطلاق می‌شود که دو صورت دارد، یا علمی که عرفان بر آن اطلاق می‌شود علم حضوری و شهودی است یا علم حصولی است و در محدوده فکر و تفکر است.

اگر علم حضوری باشد دو گونه است، یا دانشی است که محصول کمال است، یا دانشی است که محصول سلوک است. (توضیح مطلب این که انسان سالک ادراکاتی دارد که این ادراکات، حضوری و شهودی است، حصولی نیست. این انسان سالک وقتی به کمال می‌رسد یک ادراک شهودی دیگری دارد که سنخ آن با ادراکات گذشته متفاوت است. به تصریح همه عرفا یک سنخ دیگری از ادراک است که محصول سلوک نیست، بلکه محصول کمال است.) اگر عرفان بر آنچه که علم حضوری است، اطلاق شود، از این دو بیرون نیست، یا علمی است محصول سلوک و یا علمی است محصول کمال. اگر بر آنچه که علم حصولی است اطلاق شود، این هم دو صورت دارد یا علم حصولی عرفان عملی است و یا علم حصولی عرفان نظری است. نماد اول، یعنی علم حصولی عرفان عملی در حوزه‌های علمیه، کتاب منازل السائرین مرحوم خواجه بوده است (کتاب منازل السائرین تقریباً تک کتاب مورد تدریس در گذشته بوده است. در سده ما چند کتاب دیگر نیز مطرح شد مثل سیروسلوک مرحوم بحر العلوم، لب اللباب علامه آیت‌الله سید محمدحسین حسینی طهرانی، الطریق الی الله مرحوم شیخ حسین بحرانی و بحر المعارف مرحوم صمدانی. اینها کتاب‌هایی شد که علم حصولی عرفان عملی را توضیح می‌دهد. علم حصولی عرفان نظری در حوزه‌ها معمولاً با چند کتاب شناخته می‌شد که از تمهید القواعد ابن ترکه شروع و سپس فصوص الحکم ابن عربی و بعد مصباح الانس جناب ابن حمزه فناری و سپس هم فتوحات ابن عربی پایان می‌پذیرفت).

مطالب بحث را که در قالب بیش از بیست مصداق بیان می‌دارم البته خیلی تقسیم‌بندی نکردم، و تقسیم‌بندی آن را به ذهن خواننده آن واگذار می‌کنم (در این موارد ابتدا عرفان مثبت و در مقابل آن عرفان منفی، ذکر می‌شود).

۱. عرفان مثبت از شریعت شروع می‌کند، با شریعت پیش می‌رود و با شریعت می‌ماند.

در مقابل، عرفان منفی یا اصلاً از شریعت نمی‌آغازد، یا با آن پیش نمی‌رود و یا از آن گذر می‌کند و با آن نمی‌ماند.

عرفان مثبت عرفانی است که بسیار شرع محور و شریعت محور است. در حدی که گاهی انسان احساس می‌کند افراط دارد صورت می‌گیرد. مثلاً به فلان عارف گفتند در گوشه‌ای عارفی است، با چند نفر حرکت کرد و به دیدن او رفت. نزدیک او که شد از دور او را دید، دید این آقا به طرف قبله آب دهان انداخت. از همان جا برگشت و گفت این اگر ادب شده بود و اگر عارف و سالک بود به سمت قبله آب دهان نمی‌انداخت. در این حد، دقت و مراقبت دارد.

اما در عرفان منفی و عرفان‌های نوظهور، بسیار مشهور و مشهود است که یا با شریعت پیش نمی‌رود و یا از شریعت گذر می‌کند. طرف نماز نمی‌خواند، می‌پرسی چرا نماز نمی‌خوانی؟ می‌گویند ایشان عارف کامل

است، کسی که واصل است که نباید نماز بخواند، خدا فرمود: «{وَأَعْبُدْ رَبَّكَ} حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۸.

۲. عرفان مثبت به عالمان دین و فقها که اهل عرفان نیستند بدین نمی‌شود.

اما عرفان منفی به فقها و عالمان دین بدین می‌شود و احیاناً بی‌اعتنایی و کم‌اعتنایی می‌کند.

خدا مرحوم شیخ محمد بهاری ۹ را رحمت کند؛ آن بزرگوار در کتاب تذکره المتقین به صراحت نوشتند: اول مصیبتی که اگر سالک دقت نکند، دامن او را می‌گیرد، این است که به عالمان دین و فقها بدین می‌شود. برای او کشفی، شهودی، خواب خوشی، اطلاع از ضمیری یا دیدن صورت برزخی برای وی پیش آمده است و می‌داند که این فقیه از این معارف بی‌بهره است، پس در نظرش خرد جلوه می‌کند.

۳. عرفان مثبت، تقلید محور است؛ تخصص فقیهان را ارج می‌نهد و بر تقلید از مرجع اعلم تأکید می‌ورزد.

اما عرفان منفی یا تخصص فقیهان را ارج نمی‌نهد، یا اصلاً اهل تقلید نیست و یا نهایتاً اهل تقلید از اعلم نیست. من فراوان دیده‌ام کسانی که مرید یک آقایی هستند و آن آقا هم مختصر فضلی و علمی هم دارد، از او تقلید می‌کنند؛ این منفی است. خدا مرحوم آیت‌الله بهجت را رحمت کند، من شاهد بودم، کسانی به ایشان مراجعه می‌کردند و می‌گفتند آقا ما می‌خواهیم اهل سیروسلوک بشویم. می‌فرمودند راست می‌گویی؟ می‌گفت: بله.

می‌فرمودند رساله مرجع تقلیدت را بگیر از اول تا آخر عمل کن، با اخلاص. در آخر اضافه می‌کردند: با اخلاص.

۴. عرفان مثبت مفاهیم دینی را مانند عزلت، ذکر و سیاست درست معنا می‌کند. عرفان منفی مفاهیم دینی را غلط و ناقص معنا می‌کند. سالک و عارف غارنشین، کوخ‌نشین و بریده از خلق و جامعه کم نداشتیم؛ چرا؟ می‌گفتند ما داریم عزلت می‌گیریم.

درحالی‌که در دین ما معنای صحیح عزلت، «كُنْ فِيهِمْ وَلَا تَكُنْ مَعَهُمْ»^(۱)، می‌باشد، یعنی در بین خلق باش و با آن‌ها نباش، دل و قلب و روح تو جای دیگری باشد.

اساتید اهل معرفت به‌صراحت فرمودند: «اگر مردی زن نگیرد یا زنی شوهر نکند، به کمال هم که برسد، باز هم ناقص است»؛ همین مقدار که از سنت نبوی دور شده به همین مقدار، نقص دارد.

بد معنانشدن مفاهیم دینی، در تذکرة‌های اهل تصوف و عرفان موج می‌زند که مثلاً طهارت، عزلت، پاکی یا قناعت را معنایی می‌کنند که اصلاً این معنا قابل قبول نیست. گاهی آدابی در این زمینه دارند که در خانقاه چه‌طور زندگی کنیم؟ چه نوع تکدی؟ به چه کیفیت؟ برای اینکه نفس خود را خار کنیم.

این عرفان منفی است و اگر درست انجام شود، عرفان مثبت است. امام صادق (علیه‌السلام) به محمد بن مسلم فرمودند همه چیز تو خوب است، اخیراً یک مقدار نخوت و تکبر پیدا کردی، یک کاری بکن.

با اینکه محمد بن مسلم بزرگ قبیله بود (محمد بن مسلم از بزرگان اصحاب امامین صادقین (علیهما‌السلام) است. در روایت است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: بَشِّرِ الْمُحْبِبِينَ بِالْجَنَّةِ بُرِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ، وَ

أَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَزُرَّارَةُ أَرْبَعَةٌ نَجَبَاءُ أَمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى حَالِهِ وَحَرَامِهِ لَوْلَا هَؤُلَاءِ انْقَطَعَتْ آثَارُ النَّبُوَّةِ وَإِنْدَرَسَتْ»^(۱).

اگر این چهار نفر نبودند، اکثر روایات نبود، از فردای آن روز کنار قبر رسول خدا یعنی بیرون از مرقد مطهر، طبق خرما گذاشت و مشغول خرمافروشی شد.

اصحاب قبیله اعتراض کردند که این چه کاری است! تو که پول‌دار هستی! فرمود: نه، مولای من به من امری کرده باید اتیان شود. چند روزی به خرما فروشی که در آن زمان برای شخصیتی مثل محمد بن مسلم شغل پستی به حساب می‌آمد، پرداخت، تا این که حضرت بعد از مدتی پیغام دادند: «کافی است.» آن نخوت خوابید. این تکدی نیست، مبارزه با نفس است و درست است. اما این که یک کشکول به دست بگیری و در خیابان‌ها بگردی و گدایی کنی، منفی و بد معنا کردن مفاهیم دینی است. بعضی از فقها تکدی را در غیرضرورت شدید، حرام می‌دانند.

۵. عرفان مثبت با بخشی از دین، بخش دیگر را نفی یا کم‌رنگ نمی‌کند؛ لذا در عرفان مثبت، عرفان در کنار حماسه می‌نشیند، حماسه در کنار عرفان می‌نشیند. اما در عرفان منفی چنین نیست، بخشی از دین، بخش دیگر را نفی یا کم‌رنگ می‌کند و مصادیق فراوانی هم دارد. امروزه در پاکستان متدینین فراوانی داریم که به اینکه حکومت چه می‌کند و یا آمریکا و طالبان در آن جا چه کار می‌کنند، هیچ کاری ندارند (شهید عارف نقوی رحمه‌الله‌علیه به من گفت: اینها اهل سجاده‌اند)، باطن‌گرایی را گرفته؛ اما جهاد و حماسه و شهادت از دست‌رفته است. این شاخصه عرفان منفی است. عرفان مثبت چنین نیست. حسین بن علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) صاحب دعای عرفه، ایجادکننده نهضت عاشورا است. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که در لیلۃ الهیریر هفتصد و ده نفر را گردن زده، همان شب نماز شب خوانده است. اینها معیارهای ما هستند.

۶. عرفان مثبت تأویل‌گرایی افراطی ندارد و ضوابط تأویل را رعایت می‌کند. یقیناً دین ما دارای باطن است و یقیناً تأویل، حق است. اما در عرفان منفی آنگاه که به مشکل برخورد می‌کند، تأویل‌گرایی افراطی می‌بینیم که واقعاً بعضی از اینها اصلاً قابل توجیه نیست.

عرفان مثبت چنین نیست و ضوابط تأویل را رعایت می‌کند. مرحوم آیت‌الله معرفت مقاله‌ای دارند، در آن مقاله پنج شاخصه برای تأویل صحیح باز شمردند که تأویل مثل تفسیر ضابطه دارد و فرق نمی‌کند و این پنج ضابطه کاملاً حق است. به‌عنوان مثال عرض کنم، ارتباط ظاهر و باطن را قطع نمی‌کند. می‌گویند باطن قرآن باید با ظاهر مرتبط باشد. ارتباط تأویل باید با ظاهر حفظ شود. درحالی‌که در تأویل‌گرایی افراطی، این چنین نیست.

۷. عرفان‌گرایی مثبت، نصوص شریعت را توجیه نمی‌کند، اما عرفان‌گرایی منفی، نصوص را توجیه می‌کند. یکی از آقایان متصوفه کتابی به نام رساله رفع شبهات نوشته است (کتاب کوچکی است، من آن را مطالعه

کرده و به آن حاشیه زدیم)، در آن کتاب بعضی از اشکالات را فی الجمله جواب می‌دهد، یکی از اشکالاتی که آنجا مطرح می‌کند این است که با وجود این که سنت پیامبر قصّ شارب بوده است (سنت رسول الله این بوده است که نوک سبیل باید قیچی شود و لب نباید با شارب پوشیده شود) و در میان همه مذاهب سنت است، صوفی‌ها در حدی سبیل می‌گذارند که دو لب را می‌پوشاند. در آن کتاب می‌خواهد به این اشکال جواب دهد، می‌گوید: «جد مرحوم فرمود اولاً دینی را به مویی نبسته‌اند!»، دینی را به مویی نبسته‌اند، توجیه است؟! ما فتوا بدهیم خانم‌ها بی‌حجاب بیرون بیایند و بگوییم دینی را به مویی نبسته‌اند؟! ۱۲!

مرحوم علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) می‌فرمودند مرحوم آقای قاضی (رحمة الله علیه) در نجف آن قدر به مستحبات اعتنا داشتند که مخالفین ایشان می‌گفتند ایشان صوفی است و این کارها را برای ظاهر فریبی می‌کند و گر نه مگر می‌شود یک مسلمان و عالم دین این قدر سنت گرا باشد! بنابراین عرفان مثبت، نصوص را توجیه نمی‌کند، بلکه طبق نصوص عمل می‌کند.

۸. عرفان مثبت، مبدأ تصویری و تصدیقی سلوک را فقط کشف صحیح سنجیده شده در میزان می‌داند (کشف صحیح کشفی است که عقل، نقل و کشف معصوم را پشتوانه دارد. «علی سبیل منع الخلو»؛ یعنی گاهی هر سه هست، گاهی دو عدد از آن‌ها هست، گاهی یکی از آن‌ها هست؛ ولی بالاخره یکی از این سه را پشتوانه دارد).

در عرفان منفی، گرایش‌ها به عقاید فردی، گرایش‌ها به عقاید گروهی و احیاناً مذهب باطل دخالت دارد. عرفانی که ما در میان عارفان و سالکان داریم، در بخش نظری، شاید هشتاد یا نود درصد برگرفته از حدیث است، همان انحرافات است که در علم الحدیث وجود داشته بعضاً به عرفان کشیده شده است. مثلاً یک سؤال مطرح است که خدای متعال قبل از اینکه عرش را بیافریند کجا بود؟ ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ۝۳﴾؟ اهل سنت یک روایت مجعول دارند و آن روایت این است: «عَنْ أَبِي رَزِينٍ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ خَلْقَهُ؟ قَالَ: كَانَ فِي عَمَاءٍ مَا تَحْتَهُ هَوَاءٌ وَمَا فَوْقَهُ هَوَاءٌ، وَخَاقَ عَرْشَهُ عَلَى الْمَاءِ ۱۴».

خدا در عماء بود، نه بالای او هوا بود و نه پایین او هوا بود. این روایت مجعول، دست‌مایه یک مطلبی شده که محی‌الدین ابن عربی آن را تحت عنوان «الْحَضْرَةُ الْعَمَائِيَّةُ» پرورانده است ۱۵. همین سؤال در فرهنگ شیعه از ائمه ما شده است که خدا قبل از خلقت خلق کجا بود؟ ﴿وَرَوَى أَنَّهُ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْنَ كَانَ رَبُّنَا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ سَمَاءً وَأَرْضًا فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْنَ سُؤَالَ عَنْ مَكَانٍ وَكَانَ اللَّهُ وَلَا مَكَانَ ۱۶».

امام فرمودند: این سؤال غلط است، اصلاً جواب نمی‌خواهد، چون خدا «أَيْنَ» بر نمی‌دارد. اصلاً ﴿أَيْنَ﴾، کیف، مَتَى در مورد خدا بی‌معناست. حدیث ﴿جَعَلِي﴾ به عرفان کشیده شده و عرفان را به سمت منفی بودن می‌کشد و در حقیقت گرایش‌های فردی، عقاید مذهبی و عقاید گروهی دخالت کرده و مشکل ایجاد کرده است.

۹. عرفان مثبت از آداب «مِن عِنْدِي» به دور است، اما عرفان منفی به شدت گرفتار آداب «مِن عِنْدِي» است. فیلسوفان، فقیهان و متکلمان که گروه‌های علمی جامعه هستند، به تعبیر مرحوم شهید مطهری (رحمة الله علیه) فقط بعد علمی دارند، به عرفان و تصوف که می‌رسیم در کنار این بُعد علمی، یک بروز اجتماعی داریم که جای آن‌ها خانقاه، هیكل آن‌ها طیلسان ۱۷ و کشکول، تبرزین و... دارند.

متأسفانه در این بروز اجتماعی، آداب «مِن عِنْدِي» فراوانی داریم که بعضاً هیچ چگونه سندیت عقلی یا شرعی ندارد و صرف یک ادب من‌درآوردی است. عرفان مثبت از اینها به دور است. مرحوم آیت الله بهجت سجده‌های طولانی داشتند که گاهی سه ساعت به طول می‌انجامید، قبل از سجده و بعد از سجده چند بار محکم به پیشانی خود دست می‌کشیدند و لذا تا آخر عمر همین‌طور که در عکس‌های ایشان هم مشهود است، جای سجده ندارند. این قدر از تظاهر به دور هستند. حالا نماد یک نفر بشود گیسو، سبیل بلند، تبرزین و کلاه هشت‌ترک که هر ترکش به یک جای عالم نشانه دارد. اینها آداب «مِن عِنْدِي» است. مسلمان عمامه به سر دارد که مخصوص روحانیت هم نیست. بنا به فرمایش پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به عمامه، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَمَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدِيهِ فَسَدَلَهَا مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَقَصَّرَهَا مِنْ خَلْفِهِ قَدَرًا رُبَّ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ ثُمَّ قَالَ أَدْبِرْ فَأَدْبِرْ ثُمَّ قَالَ أَقْبَلْ فَأَقْبَلْ
ثُمَّ قَالَ هَكَذَا { تَيْجَانُ الْمَلَائِكَةِ } . اگر می‌خواهی به سمت دین حداکثری بروی، عمامه به سر بگذار، نه کلاه
هشت‌ترک.

۱۰. در عرفان مثبت به سلسله اعتقاد نیست یا لااقل آن را ضروری نمی‌بیند، اما در عرفان منفی به سلسله اعتقاد کامل دارند. همان‌گونه که ما در علم الحدیث مطلبی تحت عنوان اتصال سند داریم (سند اگر متصل باشد و منفصل نباشد، می‌گوییم این سند، سند خوبی است. اگر این اتصال، تعداد وسائطش کم‌تر باشد می‌گوییم خوب‌تر است، لذا مرحوم برقی قرب الاسناد می‌نویسد)، در عرفان هم گمان کردند باید چنین چیزی باشد. یعنی باید سلسله باشد از من شروع بشود و به پیغمبر برسد. آن وقت بعضی جاها که سلسله کم آورده، یافتند و ساختند و افرادی را که در آن مقام و شأن نبودند، در آن داخل کردند، لذا مجبور شدند خرجه درست کنند و برای خرجه نیز اقسامی درست کنند؛ مانند خرجه ارشاد، خرجه غیر ارشاد و حال اینکه در عرفان مثبت ما چنین التزامی نداریم.

سید محمدحسن قاضی فرزند مرحوم سید علی قاضی، به من فرمودند: «من یک موقع از پدرم مرحوم آقای قاضی پرسیدم آقا استاد شما چه کسی بوده است؟ گفتند آقا سید احمد کربلایی، گفتم استاد ایشان چه کسی بوده است؟ گفتند مولی حسینقلی همدانی، گفتم استاد ایشان چه کسی بوده است؟ گفتند آقا سید علی شوشتری، گفتم استاد ایشان چه کسی بوده است؟ گفتند چه کار داری؟ می‌خواهی برای من سلسله درست کنی؟»

من از سفر کربلا برگشته بودم، خدمت حضرت آیت‌الله بهجت در مشهد رسیدم. عرض کردم: «یک آقای در قم کتاب نوشته و بزرگان سلسله نجف را نقد کرده است.»

فرمودند: «چه نقدی؟» گفتم: «نقد وی این است که سرسلسله این افراد منقطع است. می‌رسند به آن فرد جولای و او هم شخصیتی مجهول و نامعلوم است.»

ایشان سه جواب دادند؛ فرمودند: «اولاً، ما به مکتب دعوت می‌کنیم نه به افراد؛ ثانیاً، آن‌ها احتیاجی به سند نداشتند، کسانی که از عرفای نجف بودند سند نمی‌خواهند، هر کدام خودشان یک سند هستند، مولی حسینقلی سند است، آقا سید احمد کربلایی سند است؛ ثالثاً، آن‌ها خودشان هم ادعای سلسله نداشتند، از تلمذ شاگردی نزد استادی و او نزد استادی و او نزد استادی، انتزاع سلسله شده و گر نه سلسله‌ای در کار نبوده است.»

اما بحث سلاسل در تصوف، عالمی است و هیچ ضرورت عقلی یا دینی ندارد.

۱۱. در عرفان مثبت به دنبال شایسته‌سالاری هستند؛ اما در عرفان منفی به‌جای شایسته‌سالاری، روابط نسبی و سببی جایگزین است.

مرحوم علامه حسینی طهرانی و مرحوم انصاری همدانی (رحمة‌الله‌علیهما) وصی تعیین نکردند، شاگردانشان هم با بحران روبه‌رو شدند، اما احساس کردند کسی که بخواهند به‌عنوان وصی سلوکی تعیین کنند، ندارند؛ لذا تعیین نکردند.

مرحوم صاحب جواهر (رحمة‌الله‌علیه) هنگامی که داشت از دنیا می‌رفت، با اینکه پسرش فقیه بود و همه چشم داشتند او را معرفی کند، فرمود بعد از من شیخ انصاری مرجع شما است. شایسته‌سالاری همان‌طور که در فقها مطرح است، در عرفان مثبت نیز باید مطرح باشد. اما در سلاسل تصوف این چنین نیست. قطب فرقه که از دنیا رفت، گاهی بچه چهارده‌ساله او را که هنوز تکلیف نشده، به‌عنوان قطب فرقه انتخاب می‌کنند و اینکه این فرد داماد قطب یا برادر و پسر قطب است، ارزش‌گذاری می‌شود.

۱۲. در عرفان مثبت از مبالغه در شأن افراد دوری می‌شود، اما در عرفان منفی این مبالغه در حد افراط وجود دارد. در شرح گلشن راز چند بار از قطب خودش به امام‌زمان و حجت خدا بر خلق تعبیر می‌کند، و حال اینکه امام‌زمان حضرت حجت بن الحسن المهدی (سلام‌الله‌علیه) است.

در تذکره عطار نیز بیشترین مبالغه‌ها راجع به عبدالقادر گیلانی است. تعبیراتی که ما این تعبیرات را راجع به پیغمبر به کار نمی‌بریم.

۱۳. در عرفان مثبت مرزهای لازم‌الرعايه حفظ می‌شود، اما در عرفان منفی مرزها به هم می‌ریزد. به‌عنوان مثال عصمت از دیدگاه ما مخصوص چهارده‌معصوم (علیهم‌السلام) است، عصمت به معنای دقیق آن که شامل

خطا، سهو و نسیان هم بشود.

در عرفان منفی می‌بینیم این مرزها به هم ریخته است؛ اما در عرفان مثبت این طور نیست. از روایات شیرین اهل بیت (علیهم‌السلام) این است: «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَالرَّئِيسَةَ وَ إِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرَّجَالِ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَمَا الرَّئِيسَةُ فَقَدْ عَرَفْتُهَا وَأَمَا أَنْ أَطَّأَ أَعْقَابَ الرَّجَالِ فَمَا ثَلَاثًا مَا فِي يَدَيَّ إِلَّا مِمَّا وَطِئْتُ أَعْقَابَ الرَّجَالِ فَقَالَ لِي لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ { إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحَبَّةِ فَتَصَدَّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ ١٨. »

پرهیز کسی را غیر از حجت خدا جلوی خودت بگذاری و هر چه گفت و هر کاری کرد بگویی چشم، نه! نقد کن، حرف بزن، سؤال کن و پپرس. جابر بن یزید جعفی می‌گوید خدمت امام باقر (علیه‌السلام) رسیدم و گفتم آقا من تازه به مدینه آمده‌ام، از من می‌پرسند تو از چه قبیله‌ای هستی؟ چه بگویم؟ حضرت فرمودند: بگو من هاشمی هستم. از امام سؤال می‌کند: آقا من که هاشمی نیستم، این دروغ نیست؟ امام فرمودند: اگر کسی مدتی با کسانی مراد داشته باشد، از آنها حساب می‌شود، نه دروغ نیست. (جابر بن یزید جعفی آدم بی‌نظیری است و در اصحاب امام باقر (علیه‌السلام)، از اصحاب سر است. امام باقر (علیه‌السلام) هفتاد هزار حدیث به وی یاد داده و فرموده است اگر یکی از اینها را به کسی بگویی، لعنت خدا و پیغمبر و ائمه (علیهم‌السلام) همه بر تو باد. آمد خدمت امام صادق (علیه‌السلام) و عرض کرد: «سینه‌ام تنگ شده است، چه کنم؟» حضرت فرمودند: «به صحرا برو! چاه حفر کن، سرت را داخل چاه کن و احادیث را به چاه بگو ١٩.» یعنی حالی مثل حالت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)).

وقتی برایش شبهه است، حتی از امام معصوم سؤال می‌کند، درحالی‌که در بعضی از این فرق گویا اگر بخواهی مطلبی را بفهمی، داری اشتباه می‌کنی و حال این که جای سؤال دارد.

١٤. عرفان مثبت از شطحیات به دور است و یا اگر شطحیاتی دارد توجیه نمی‌کند، می‌پذیرد اشتباه کرده است، اما در عرفان منفی این چنین نیست، گرفتار شطحیات هستند و توجیه نیز می‌کنند.

١٥. عرفان مثبت، عرفان را عام و همه را قابل آن می‌داند و اینکه هر انسانی می‌تواند به کمال برسد، اما در عرفان منفی نگاه، نگاه آپارتایدی ٢٠ و تبعیض آلود است و می‌گوید: عرفان مال همه نیست و تنها به افراد خاص و با استعداد و ویژگی‌های خاص منحصر می‌شود.

در عرفان مثبت چنین نیست، استاد ما مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمة‌الله‌علیه) می‌فرمودند راه عرفان جاده اصلی دین بوده است، این قدر مردم نرفتند که جاده حاشیه‌ای شده است. به یاد دارم یکی از شاگردان ایشان پرسید: «آقا می‌شود ما هم به فناء، بقاء و کمال برسیم؟» ایشان فرمودند: «مگر آن‌ها که رسیدند از خانه عمه جانیشان آوردند؟!» یعنی عمومی است. بله! همت می‌خواهد، اخلاص می‌خواهد، استاد می‌خواهد و هر چیزی لوازم خاص خودش را دارد. اگر من بخواهم بهترین پزشک جراح این شهر شوم، باید راهی را بروم، باید زحمت بکشم؛ اگر می‌خواهم مسیطر بر ملک و ملکوت بشوم، یقیناً باید راه بروم، نماز شبی، جوعی، صومی و اطاعتی می‌خواهد و اینها طبیعی است؛ ولی برای همه این استعداد هست.

١٦. عرفان مثبت، مرتبت و جایگاه عرفان را حفظ می‌کند، اما عرفان منفی عرفان را به اخلاق و یا حداکثر، اخلاقی عرفانی فرومی‌کاهد و این کار صحیحی نیست. این که به نام عرفان و به کام اخلاق، انحراف است و متأسفانه در عرفان‌های نوظهور و بیگانه که سر از مسائل جنسی و مسائل اباحی‌گری در می‌آورد، زیاد هم شده است.

١٧. این مطلب را از مرحوم آیت‌الله انصاری همدانی به ارث دارم، ایشان می‌فرمودند: عرفان مثبت به دنبال فنای نفس است.

خرمن سوختگان را همه گو باد ببر ٢١

روی بنمای و وجود خودم از یاد ببر

اما عرفان منفی به دنبال تقویت نفس و آثار این تقویت است. اینکه بتواند اظهار کرامت کند، بتواند یک عصا دستش بگیرد و یک متر روی هوا بنشیند درحالی‌که زیرش خالی باشد، بتواند در دیگران تصرف کند، بتواند اخبار غیبی یا اظهار کرامتی کند.

و این در حالی است که عرفای مثبت و عرفای عالی مقام درباره کرامات می‌گویند «الکرامات حیض الرجال»،

کرامت ناپاکی مردان خداست. یعنی در ضرورت از آن‌ها صادر می‌شود. اصلاً ضرورت است و گاهی بی‌اختیار صادر می‌شود و برای این است که عالم آن گونه که خدا می‌خواهد رقم بخورد و پیش برود.

۱۸. عرفان مثبت بر فهم صحیح و به‌روز از مذهب تأکید دارد، اما در عرفان منفی چنین نیست. عرفان منفی به‌روز نیست و مقولات گذشتگان را وحی منزل می‌بیند. مرحوم شهید مطهری (رحمة‌الله‌علیه) فرمودند عرفا به‌مانند فقها موفق نیستند. یعنی آن کاری را که فقیه در مستندسازی آموزه‌های فقهی و گزاره‌های فقهی به دین انجام داده، یک‌صدم آن را اهل معرفت انجام ندادند. فقیه در یک واو و فاء روایت، دقت می‌کند. گاهی پیرامون یک روایت، شش ماه درس خارج گفته می‌شود. اما در روایتی مثل قرب نوافل و قرب فرائض، حتی چهل صفحه مطلب نداریم. اینکه ما قائل به اجتهاد هستیم، هم در ساحت شریعت است و هم در ساحت طریقت و فرقی نمی‌کند. البته در ساحت شریعت فهم به‌روز داریم؛ اما در ساحت طریقت فهم به‌روز نداریم.

۱۹. عرفان مثبت در فهم صحیح از مذهب تأکید دارد؛ اما عرفان منفی چنین نیست و می‌گوید: «مذهب عاشق ز مذهب‌ها جداست» و یا عرفان را به‌گونه‌ای فرامذهبی بلکه فرادینی، آن هم به معنای غلط مطرح می‌کند و عرفان را صلح کل می‌داند و می‌گوید همه بیابند. ما در آمریکا رئیس فرقه داریم که نماز نمی‌خواند. در ایران رئیس فرقه داشتیم که به جرم بعضی از اعمال شنیع اعدام شد؛ اینها عرفان منفی است.

۲۰. عرفان مثبت عرفان را مقدمه هیچ‌چیز جز خدا نمی‌داند، شعارش شعار ابن‌سینا است: «مَنْ أَثَرَ الْعِرْفَانَ لِلْعِرْفَانِ فَقَدْ قَالَ بِالثَّانِي ۲۲». اگر عرفان را برای عرفان بخواهی مشرک هستی. اما عرفان منفی این چنین نیست، عرفان را مقدمه اموری دیگر می‌داند؛ اموری بی‌ارزش مانند مرید بازی، جمع مال، جمع شهرت و کسب شهرت یا امور کم‌ارزش مانند تقویت نفس و رسیدن به کشف و کرامات.

۲۱. عرفان مثبت به عقل بها می‌دهد و از تحلیل‌های عقلی و دقت‌های صاحب‌نظران مانند ملاصدرا و ابن‌سینا (رضوان‌الله‌علیهما) لااقل در مقام تبیین استفاده می‌کند.

بعد از نوشته شدن نمط عارفین، همه اهل معرفت، ابن‌سینا را تحسین کردند. با اینکه ابن‌سینا یک حکیم مشائی است البته حضرت آیت‌الله جوادی آملی معتقد هستند این اواخر تمایلات عرفانی پیدا کرده است و جناب غلامحسین ابراهیمی دینانی معتقد است که ابن‌سینا گویا عارف نیز بوده است؛ ولی به هر ابن‌سینا حکیم مشایی است، حتی مرحوم شهید مطهری معتقد است بعضی از کنایه‌های تند حافظ به ابن‌سینا است که تو اگر می‌خواهی در مدرسه درس عشق بخوانی، مثلاً «دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد»، اما اهل معرفت در عرفان مثبت استفاده می‌کنند.

در عرفان منفی از عقل‌گريزان هستند و پای استدلالیان را همه‌جا چوبین می‌بینند. از جمله «طور وراء طور العقل» سوءاستفاده می‌کنند درحالی‌که عرفان مثبت چنین نیست. آیت‌الله محمدرضا قمشه‌ای (رحمة‌الله‌علیه)، آیت‌الله میرزا هاشم آملی (رحمة‌الله‌علیه) و مرحوم علامه طباطبایی (رحمة‌الله‌علیه) چنین نیستند.

۲۲. در عرفان مثبت بر کمال استاد یا لااقل اجازه داشتن وی از طرف انسان کامل تأکید دارند. کامل در عرفان دو اصطلاح دارد: کسی که اسفار اربعه وی تکمیل است و یا کسی که لااقل به فناء رسیده است. می‌گویند اگر کامل به یکی از این دو معنا نیست که اسفار اربعه وی تکمیل باشد یا لااقل به فناء یعنی آخر سفر اول رسیده باشد، لااقل باید از طرف انسان کاملی مجاز {به دستگیری} باشد، مانند مرحوم حاج شیخ عباس قوچانی (رحمة‌الله‌علیه) با اینکه کامل نبود از طرف مرحوم قاضی اجازه داشت. گفته بود من دستگیری کنم! آقای قاضی فرموده بودند: «تو شاگرد قبول کن، به عهده ما، ما تربیت و امداد می‌کنیم.»

اما در عرفان منفی، اصلاً چنین تأکیدی نیست یا مفهوماً یا مصداقاً؛ یعنی یا اصلاً بر کمال استاد تأکید نمی‌ورزند یا در تعیین مصداق دقت نمی‌کنند قبلاً عرض کردم که پدر مرده است چهارده‌ساله‌اش را جای او گذاشته‌اند یا برادر مرده است برادرش را جایگزین او می‌کنند.

۲۳. «وحدت وجود» در عرفان منفی این نظریه غلط یا ناقص تعبیر می‌شود. در بسیاری از رشته‌های تصوف و عرفان، از حلول، اتحاد، جهان‌خدایی و امثال‌ذلک سر در می‌آوریم و این مال همان تقریر غلط این نظریه است. اما در عرفان مثبت چنین نیست، مرحوم سید احمد کربلایی (رحمة‌الله‌علیه) در هفت نامه می‌خواهد به‌مثل مرحوم شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (کمپانی) بگوید آنچه که از «وحدت وجود» می‌فهمی

نادرست است و این حرف عرفا نیست. یعنی آن قدر بحث دقیق و سنگینی است که مثل مرحوم شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (کمپانی) مطلب را مشکل دارد. بعدها یکی از شاگردان مرحوم آقای قاضی آمده ساعت‌ها با او بحث کرده تا او مطلب را گرفته و فهمیده است. در عرفان منفی چنین نیست، اصلاً مسئله جدی تلقی نمی‌شود، لذا سر از حرف‌ها و مباحثی در می‌آورد که اصلاً در شأن عرفان نیست.

پرسش و پاسخ

دکتر عباس جوارشکیان:

از دیگر مسائل در عرفان منفی که خیلی در فرقه‌ها، مورد ابتلا است، دعوت به خود است. بزرگان فرمودند اگر کوچک‌ترین شائبه دعوت به خود باشد، اگر منحرف هم نباشد، قطعاً به انحراف کشیده خواهد شد و متأسفانه غالب کسانی که آن‌ها را متصل به عرفان منفی می‌بینیم، این مشکل را دارند و یا حداقل در بخشی از آن‌ها در بیاناتشان این شاخصه خیلی مهم است.

نکته دوم که باز خیلی مبتلا به است ادعای وساطت است. در عرفان منفی، ضرورت وجود واسطه بین انسان با خدا و بین انسان با معصوم که متأسفانه موجب بسیاری از رفتارهای مشرکانه شده است. مثلاً می‌گویند رفتی خدمت امام معصوم، خودت که قابلیت نداری با امام معصوم حرف بزنی، اینجا استادت را در نظر بیاور و یا وقتی می‌خواهی نماز بخوانی چهره استاد را در نظر بیاور... .

استاد رضایی تهرانی:

راجع به این نکته توضیحی بدهم که شاید نیاز به توضیح داشته باشد:

در ارتباط با وساطت با خدا معمولاً هم همین را می‌گویند که هیچ واسطه‌ای بین عبد و رب نیست. اما اهل معرفت در مورد استفاده از معصوم یک تعبیری دارند، حتی عرفایی که ما عرفان آن‌ها را عرفان مثبت می‌دانیم مثل مرحوم بحرالعلوم، مثل سلسله مرحوم مولی حسینقلی همدانی و امثال ذلک که می‌گویند به‌خاطر قوت آنچه که از معارف علمی و عملی از امام معصوم (سلام‌الله‌علیه) نشر پیدا می‌کند، گاه گرفتن اینها به‌صورت مستقیم توسط سالک، مقدور نیست؛ یعنی باید یک مقدار رقیق شود و این کار را استاد انجام می‌دهد، به این معنا که به‌صورت فیلتر عمل می‌کند که {از امام معصوم علیه‌السلام} می‌گیرد و {به شاگردان خود} می‌بخشد. مرحوم بحرالعلوم این را تصریح دارند، نمی‌خواهند بگویند انسان نمی‌تواند با امام‌زمان ارتباط مستقیم داشته باشد، می‌گویند همه با امام‌زمان ارتباط مستقیم دارند و به مقداری هم که کشش دارند دریافت می‌کنند، اگر آن چیزی که دارد صادر می‌شود در حدی قوی باشد که این کشش و این تحمل در وجود او نباشد، تعبیرشان این است که می‌گویند: «سالک بر شهپر استاد سوار می‌شود و سیر می‌کند» و لذا این لیاقت را پیدا می‌کند که بگیرد. به‌نوعی به این‌گونه واسطه‌گری تصریح دارند و می‌پذیرند و مانعی هم ایجاد نمی‌کند. مثلاً مرحوم آقای قاضی شاگردی به نام آقا شیخ محمدتقی آملی دارند (شیخ محمدتقی آملی از بزرگان تهران است و سپس مرجع تقلید شد و استاد آقای جوادی آملی و علامه حسن‌زاده آملی است و شخصیت خیلی بزرگی است)، ایشان مدتی از مرحوم آقای قاضی تقاضا می‌کردند به من ذکری یاد بدهید که امام‌زمان (علیه‌السلام) را ببینم. آقای قاضی هم به ایشان وردی یاد می‌دهند، شب چهارشنبه‌ای با حضرت در مسجد سهله ملاقات می‌کنند.

حضرت تصمیم می‌گیرند به‌طرف او بیایند. هرچه امام نزدیک می‌شدند، تپش قلب او بیشتر می‌شد در حدی که مثلاً ده متر مانده بوده، حضرت را به قسم‌های جلاله قسم می‌دهد که آقا نزدیک‌تر نشوید من می‌میرم. فردای آن روز که خدمت آقای قاضی می‌رسند، بدون اینکه چیزی گفته باشند، آقای قاضی می‌فرمایند: «بعضی به ما اصرار می‌کنند که ما می‌خواهیم امام‌زمان (علیه‌السلام) را ببینیم؛ ولی وقتی می‌بینند طاقت ندارند، اینکه رویت ظاهری است، تو بنگر معارف باطنی را.»

این «تو بنگر معارف باطنی را» یعنی همان وساطت کردن که این مقدار ظاهراً می‌تواند قابل دفاع باشد.

دکتر عباس جوارشکیان:

فرمایش شما کاملاً متین است، منتها عرض بنده این بود که این وجهی که فرمودید، به لحاظ تکوینی است که همین نظام در واقع علی و سببی هست و چه ما بدانیم و چه ندانیم قاعدتاً هم این اتفاق خواهد افتاد و نه تنها ذوات مقدسه معصومین این چنین هستند، انبیای الهی، مؤمنین و صالحان نیز در واقع محل فیض پروردگار هستند، ولی در مقام تشریح و توجه به امام معصوم (علیه السلام) واسطه‌ای نیست. ما مثلاً حرم حضرت علی بن م (علیه السلام) و سی الرضا (علیهما السلام) که مشرف می‌شویم مستقیماً با خدا صحبت می‌کنیم که خدایا این امام معصوم (علیه السلام) را شفیع من قرار بده، یک چنین درجه‌ای؛ یعنی قطعاً رابطه ما با خدا نزدیک‌تر است از رابطه ما با معصوم؛ لذا آنجا از خداوند می‌خواهیم ایشان را شفیع ما قرار بده. در عین حال باورش به صفتی که مذموم است نمی‌باشد.

استاد رضایی تهرانی:

بله! نظیرش را ما در زیارت عاشورا داریم که به امام معصوم می‌گوییم ما از طرف خدا داریم به تو سلام می‌کنیم می‌گوییم: «عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعاً سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا ۲۳»، نمی‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»، و این دو تا مقام است. یک موقع من دارم به امام حسین سلام می‌دهم و می‌گویم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۲۴»، ولی یک موقع من می‌گویم من بار سلام خدا را به تو، به دوش می‌کشم که این خیلی مقام است: «عَلَيْكُمْ مِنِّي جَمِيعاً سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا»، که یعنی «سَلَامُ اللَّهِ مِنِّي عَلَيْكَ». این مال همان احساس قربی است که انسان در مقام زیارت به خدای متعال می‌کند، در حدی که زبانش گویا {و باز} می‌شود و این طور می‌تواند به زبان بیاورد.

یکی از حضار:

درباره عرفان منفی که شما سخن گفتید، ظاهراً برخی از این شاخه‌های عرفان ضاله یا عرفان منفی، سالک خود را به یک قناعت و در واقع ارضائی می‌رساند، چطور می‌شود او را توجیه کرد که تو هنوز ارضاء نشدی؟ یعنی چطور می‌شود او را از تمام لذایذی که از این عرفان ضاله برده، تخلیه کرد؟

استاد رضایی تهرانی:

خدای متعال این گونه در تکوین و در نظام علی و معلولی قرار داده است که مثلاً استامینوفن تب‌بر است. در روایات ما آمده که نفس مخالفت با نفس آثاری دارد. این کارهایی که بعضی از هندی‌ها می‌کنند هیچ صبغه دینی ندارد، مثلاً گاوپرست است، ولی از آنجاکه خدای متعال، مخالفت با نفس را در جهان تکوین باعث تقویت نفس قرار داده و تقویت نفس نوعی اعتماد به نفس، اطمینان به نفس و تمایز از دیگران ایجاد می‌کند، سبب ارضاء می‌شود. منتها این ارضاء، ارضائی ناقص است و لذا اگر یک آدم صاحب نفسی با همین فرد روبه‌رو شود، آنچه را که از او دارد می‌گیرد و می‌بیند دستش خالی است. - احمد آقا فرزند مرحوم انصاری همدانی (ره) که اکنون در قید حیات هستند، می‌گفتند: «درویشی در همدان با من آشنا شد که آدم عجیب و غریبی بود، وقتی می‌خواست با من ملاقات کند، از زمین می‌جوشید و بعد هم که حرفش تمام می‌شد، نیست می‌شد. یک روز این درویش به من گفت احمد آقا می‌خواهم تو را به مکه ببرم؟ می‌آیی برویم؟ گفتم من پول ندارم. گفت از راه غیرعادی می‌خواهیم برویم. گفتم من مانعی ندارم، فقط باید به پدرم بگویم. به پدرم آقای انصاری گفتم آقا این درویش می‌خواهد من را به مکه ببرد، ایشان فرمودند مانعی ندارد، فقط بیاید من او را ببینم، بعد بروید. فردای آن روز مرا در خیابان دید، گفتم پدرم گفتند بیا من تو را ببینم، بعد بروید، قبول کرد. به طرف خانه حرکت کردیم حدود سی، چهل متر مانده بودیم برسیم، ایشان ایستاد و گفت من نمی‌آیم. گفتم چرا نمی‌آیی؟ گفت به خاطر اینکه بابای تو خیلی قوی است، اگر من بیایم، هر چه دارم از من می‌گیرد و رفت غیبت زد.» من ماجرا را خدمت پدرم عرض کردم، آقای انصاری فرمودند: «خوب فهمیده و درست گفته است، هر چه داشت از او می‌گرفتم، ولی چیزهایی که به او

می‌دادم شیرین تر بود.»

این به لایه‌های وجودی انسان برمی‌گردد. واقعاً مخالفت با نفس و ریاضت‌ها، بخشی آرامش می‌آورد، اما هم موقت است و هم ناقص است. چطور می‌شود این را از او گرفت؟ با ارائه یک نسخه‌ای که بتواند رقابت کند. اینکه می‌گوییم در عرفان اسلامی باید ایجابی کار کنیم، مراد ما این است که من اگر بتوانم یک نسخه قابل رقابت تجربه شده در مقابل او بگذارم، یقیناً اگر بخواهد به کمال برسد و اهل کمال باشد، آن را کنار می‌گذارد و به این می‌چسبد.

حجت‌الاسلام حمید اسمعیلی:

این تفاوت‌ها و اصولی که بیان فرمودید و استقرایی که داشتید، از برخی از عرفا و بزرگان، این شائبه و تصور را ایجاد می‌کند که این نقدها به خود عرفای بزرگ و به نام که از بزرگان عرفان حساب می‌شوند و بعضاً سردمداران عرفان نیز هستند مثل جناب محی‌الدین، جناب ملاصدرا و امثالهم، این اشکالات بعضاً به خود این افراد نیز برمی‌گردد و قاعدتاً امثال شما نباید با این افراد مخالفتی داشته باشید. نقد شما در صحبت‌ها بیشتر به تصوف و صوفیه و شاید بعضاً به تفکیک می‌خورد، ولی گوشه‌ای از آن‌ها، این چنین افراد را در بر می‌گیرد. آیا مقصود شما میانه‌روی در عرفان بود؟ تعدیل در عرفان و نه افراط؟ و آن افرادی که نام بردم شاید افراط داشتند و لذا مثلاً مورد شش، هفت و هشت، تأویل‌گرایی نصوص شریعت را توجیه نمی‌کردند، مبدأ تصویری تصدیقی سلوک و چند مورد دیگر که اینها را شامل آن‌ها می‌شود به‌خاطر افراطشان بود، ولی مثلاً صاحب الطریق الی الله مرحوم بحرانی که شما هم قبول دارید که ایشان خیلی متعادل بودند، این اصولی که می‌فرمایید در امثال ایشان پیاده می‌شود و کسانی که راه ایشان را رفتند، معتدل بودند و نه این‌طور که هر بزرگ عارف مسلکی که در ظاهر با همین مسلک است، یعنی مسلک ایشان را داریم پیش می‌رویم، باز شامل آن‌ها هم نشود.

استاد رضایی تهرانی:

نقدها دو گونه بود، برخی نقدها به کلیت یک جریان تصوف یا عرفان برخورد می‌کرد، برخی از نقدها به پاره‌ای از عملکردهای دیگران. آنچه که شما اشاره فرمودید درست است. برخی از نقدها مثلاً به بعضی از عملکردهای ابن عربی برخورد می‌کند، مثل تأویل‌گرایی افراطی زیرا موارد متعددی در آثار ایشان داریم که مورد قبول نیست. پس در حقیقت دو جور نقد بود من تفکیک نکردم و در ابتدا هم گفتم من تقسیم نمی‌کنم، تفکیک نکردم، پاره‌ای از نقدها به کلیت یک جریان عرفانی گره می‌خورد، مثلاً فرض کنید هر کدام از فرقه‌های گنابادی، یا ذهبیه یا نقشبندیه یک بخش از آن‌ها شامل این نقدها می‌شود. اگر بخواهم به مصادیق اشاره کنم، گستره مطالب بسیار زیاد می‌شود؛ لذا اگر بخواهیم نسبت به آینده کاری انجام بدهیم، هم توصیف از باب حدس است و هم توصیه است که چه باید کرد. اما نسبت به گذشته فقط داریم توصیف می‌کنیم. ما با یک ترائی روبه‌رو هستیم داریم این تراث را نقد می‌کنیم. نقد هم یعنی بررسی؛ در بررسی می‌بینیم بسیاری از این فرقه‌ها در کلیت خود، مشکلات فراوانی دارند که به عرفان منفی دچار شدند که اینها هم «علی سبیل مانعة الخلو» است؛ یعنی ممکن است یک فرقه‌ای پنج تا از اینها، یک فرقه‌ای ده تا از اینها، و همین‌طور مختلف است. اما سایر بزرگانی که ما به آن‌ها اعتقادی داریم، نخواستیم کلیت مسیرشان را نقد کنیم ولی می‌خواستیم بگوییم بعضی از این اشکالات به برخی از عملکردهای آن‌ها ورود پیدا می‌کند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ.»

فهرست منابع

۱. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غررالحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامی، ص ۸۶.
۲. Paradox.
۳. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۴۱۴. نهج البلاغه (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة، ص ۴۳.
۴. برای مطالعه بیشتر رک به خسروپناه، عبدالحسین. ۱۴۰۰. سکولاریسم نقابدار (تبیین انتقادی دین شناسی عبدالکریم سروش). ۱ ج. تهران ایران: مجلس شورای اسلامی. کتابخانه، موزه و مرکز اسناد، ص ۲۰۸.
۵. برخی از این تعبیر به عنوان حدیث یاد کرده اند؛ برای یافتن نسخه خطی رک به صدرایی خویی، علی. ۱۳۸۲. فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه. ۱۲ ج. قم - ایران: مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث. سازمان چاپ و نشر، صص ۴۹۰ و ۴۹۱.
۶. سوره آل عمران، آیه ۱۹.
۷. در حقیقت مقصود، بررسی تراث عرفانی ما است. البته تراث به معنای عام: مکتوبات، رفتارها، افکار.
۸. سوره حجر، آیه ۹۹.
۹. عارف بزرگ همدانی که قبر ایشان هم در بهار همدان است و به این مشهور است که اگر کسی به زیارت قبرش برود، پذیرایی می شود و تجربه هم شده و همینطور است.
۱۰. سنن النبّی الأکرم (علیهما السلام): ج ۴:۲۰؛ به نقل از سند، محمد، و زبیدی، رافد. ۱۳۹۴-۱۴۳۶. التوحید فی المشهد الحسینی و انعکاسه علی خارطة مسؤولیات العصر الراهن. ۱ ج. کربلائی معلی عراق: العتبة الحسینیة المقدسة. قسم الشؤون الفکرية و الثقافیة، ص ۱۸۴.
۱۱. حر عاملی، محمد بن حسن، حسینی جلالی، محمدرضا، و مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث. ۱۴۱۶. تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة. ۳۰ ج. قم - ایران: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث، ج ۲۷، ص ۱۴۲.
۱۲. برای مطالعه بیشتر رک به حسین، تابنده گنابادی، «رساله رفع شبهات»، ۱ ج.
۱۳. سوره طه، آیه ۵.
۱۴. ترمذی، محمد بن عیسی، و شاکر، احمد محمد. ۱۴۱۹-۱۹۹۹. سنن الترمذی (العلل الصغیر). ۶ ج. قاهره - مصر: دار الحدیث، ج ۵، ص ۱۳۳.
۱۵. برای مطالعه بیشتر رک به ابن عربی، محمد بن علی، مزیدی، احمد فرید، مهائمی، علی بن احمد، و قاری، ابراهیم بن عبدالله. ۱۴۲۸-۲۰۰۷. خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم. ۱ ج. بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیة، ص ۳۰۳.
۱۶. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۱، ص ۸۹-۹۰.
۱۷. نوعی جامعه کلاهدار گشاد، بلند، و شبیه شئل که خواص، مشایخ، یا زردشتیان بر دوش می انداختند؛ ردا؛ فرهنگ عمید، واژه طیلسان.
۱۸. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲، ص ۲۹۸.

۱۹. عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَهْرَانَ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعِينَ حَدِيثًا لَمْ أُحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا قَطُّ وَلَا أُحَدِّثُ بِهَا أَحَدًا أَبَدًا فَلَمَّا مَضَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُقِلَتْ عَلَيَّ عُنُقِي وَضَاقَ بِهَا صَدْرِي فَأَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَبَاكَ حَدَّثَنِي سَبْعِينَ حَدِيثًا لَمْ يَخْرُجْ مِنِّي شَيْءٌ مِنْهَا وَلَا يَخْرُجُ شَيْءٌ مِنْهَا إِلَيَّ أَحَدٌ وَأَمَرَنِي بِسِتْرِهَا وَقَدْ نُقِلَتْ عَلَيَّ عُنُقِي وَضَاقَ بِهَا صَدْرِي فَمَا تَأْمُرَنِي فَقَالَ يَا جَابِرُ إِذَا ضَاقَ بِكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَاخْرُجْ إِلَى الْجَبَانَةِ وَاحْتَفِرْ حَفِيرَةً ثُمَّ دَلَّ رَأْسَكَ فِيهَا وَقُلْ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِكَذَا وَكَذَا ثُمَّ طَمَّهِ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَسْتُرُ عَلَيْكَ قَالَ جَابِرٌ فَقَعَلْتُ ذَلِكَ فَخَفَّ عَنِّي مَا كُنْتُ أَجِدُهُ؛ غَفَارِي، عَلِيُّ الْكَبِيرِ، كَلِينِي، مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، وَآخُونَدي، مُحَمَّد. ۱۳۶۳. الكافي. ۸ ج. تهران - ایران: دار الكتب الإسلامية، ج ۸، ص ۱۵۷.

۲۰. Apartheid.

۲۱. دیوان حافظ، غزل شماره ۲۵۰.

۲۲. ابن سینا، حسین بن عبد الله. بدون تاریخ. الاشارات و التنبیها (انتزاعی). ۱ ج. قم - ایران: دفتر نشر الكتاب، ص ۱۴۷.

۲۳. امینی، عبدالحسین، و ابن قولویه، جعفر بن محمد. ۱۳۵۶. کامل الزیارات. ۱ ج. نجف اشرف - عراق: المطبعة المباركة المرتضویة، ص ۱۷۶.

۲۴. امینی، عبدالحسین، و ابن قولویه، جعفر بن محمد. ۱۳۵۶. کامل الزیارات. ۱ ج. نجف اشرف - عراق: المطبعة المباركة المرتضویة، ص ۱۷۶.